

پیاده‌ها جلوتر از آنان با دشمن می‌جنگیدند و غنیمت بدست می‌آوردند، من چگونه می‌بایست بین آنان تقسیم کنم؟ آیا نباید برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دهم، در حالی که غنیمت را پیاده‌ها گرفته‌اند نه سواره‌ها...»^(۱)

۲- از دعائم الاسلام به نقل از امیر المومنین (ع) آمده است که فرمودند: «چهار پنجم غنیمت برای کسانی است که جنگ کرده‌اند: برای سواره دو سهم و پیاده یک سهم.»^(۲)

۳- از عوالی اللثالی از پیامبر (ص) نقل شده است که: «حضرت غنیمت را تقسیم کردند برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دادند.»^(۳)

۴- در سنن بیهقی به نقل از مجمع بن جاریه انصاری است که در یک حدیث طولانی چگونگی تقسیم پیامبر (ص) غنائم خیبر را بر اهل حدیبیه نقل نموده، چنین می‌گوید: «که پیامبر (ص) به سواره دو سهم و به پیاده یک سهم داد.»^(۴)

(۱) خبر حفص بن غیاث، عن ابی عبدالله (ع) انه سأله عن سرية كانوا في سفينة فقاتلوا و غنموا و فيهم من معه الفرس و انما قاتلوهم في السفينة و لم يركب صاحب الفرس فرسه كيف تقسم الغنيمة بينهم؟ فقال: للفارس سهمان و للراجل سهم. قلت: ولم يركبوا و لم يقاتلوا على افراسهم؟ قال: رأيت لو كانوا في عسكر فتقدم الرجال فقاتلوا فغنموا كيف اقسام بينهم؟ الم اجعل للفارس سهمين و للراجل سهمًا، وهم الذين غنموا دون الفرسان. (وسائل ۱۱/۷۹ باب ۳۸ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۱).

(۲) عن دعائم الاسلام عن امير المومنين (ع) انه قال: اربعة اخماس الغنيمة لمن قاتل عليها: للفارس سهمان و للراجل سهم. (مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۴).

(۳) عن عوالی اللثالی عن النبی (ص): انه قسم فی النفل للفارس سهمین و للراجل سهمًا. (مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۸).

(۴) فی سنن البیهقی بسنده عن مجمع بن جاریه الانصاری فی حدیث طویل يذكر فيه تقسیم النبی (ص) غنائم خیبر علی اهل الحدیبیه قال: فاعطی الفارس سهمین و الراجل سهمًا. (سنن بیهقی ۶/۳۲۵. کتاب قسم الفی و الغنیمه باب ماجاء فی سهم الراجل و الفارس).

۵- و نیز در سنن بیهقی به نقل از ابن عمر آمده است که: «پیامبر (ص) در جنگ خیبر غنائم را تقسیم نمود و برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد.»^(۱)

لکن بیهقی سند دو حدیث فوق را تضعیف کرده است.

۶- خبری که ابویوسف از ابن عباس درباره چگونگی تقسیم غنائم بدر توسط رسول خدا (ص) نقل کرده که قبلاً بیان شد.^(۲)

۷- در کتاب فیء از خلاف (مسئله ۲۴) و در جواهر به نقل از مقداد است که گوید: «رسول خدا (ص) به من دو سهم داد: یک سهم برای خودم و یک سهم برای اسبم.»^(۳)

دلایل نظریه سوم

اما بر قول دیگر (سواره سه سهم و پیاده یک سهم) روایاتی از شیعه و روایات زیادی هم از اهل سنت دلالت دارند که برخی از آنها را یاد آور می شویم:

۱- روایت مسعدة بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش که فرمود: «رسول خدا (ص) همواره برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار می داد.»^(۴)

صاحب وسائل گوید: این خبر بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره حمل می شود.

(۱) سنن بیهقی بسنده عن ابن عمر: ان النبی (ص) قسم یوم خیبر للفارس سهمین و للراجل سهماً (سنن بیهقی ۳۲۵/۶ کتاب قسم الفیئ و الغنیمه باب ما جاء فی سهم الراجل و الفارس).

(۲) اخرج ابی یوسف / ۱۸.

(۳) خلاف ۳۳۶/۲ و جواهر ۲۰۱/۲۱.

(۴) خبر مسعدة بن زیاد، عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه قال: كان رسول الله (ص) يجعل للفارس ثلاثة اسهم و للراجل سهماً. (وسائل ۷۹/۱۱ باب ۳۸ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

۲- روایت اسحاق بن عمار از جعفر بن محمد از پدرش که فرمود:
 امیرالمومنین (ع) همواره برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار می داد.^(۱)
 صاحب وسائل گوید: شیخ طوسی این خبر را بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره
 حمل کرده است.

۳- روایت ابی البختری از جعفر بن محمد از پدرش که فرمود: «امیر
 المومنین (ع) همواره برای سواره سه سهم: دو سهم برای اسبش و یک سهم هم
 برای خود او و برای پیاده یک سهم قرار می داد.»^(۲)
 تعبیر به ماضی استمراری در این سه روایت بر پیوسته بودن عمل دلالت دارد،
 و حمل روایات بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره، خلاف ظاهر است مخصوصاً
 با توجه به شکل تعبیر که ماضی استمراری است.^(۳)

و احتمال دارد مراد، مواردی است که قبل از جنگ از باب تشویق با اسب
 سواران چنین قرار دادی بسته شده، نه اینکه تقسیم بعد از بدست آمدن غنیمت
 منظور باشد.

و نیز احتمال دارد که روایات حمل بر تقیه شود، چون این قول بین فقهاء سنت
 مشهور بوده و روایات آنان در این باره فراوان است، به سنن بیهقی مراجعه
 نمائید.^(۴)

(۱) خبر اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابيه: ان علياً (ع) كان يجعل للفارس ثلاثة اسهم و
 للراجل سهمًا. (وسائل ۱۱/۸۸، باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

(۲) خبر ابی البختری عن جعفر عن ابيه: انّ علياً (ع) كان يسهم للفارس ثلاثة اسهم:
 سهمين لفارسه و سهمًا له و يجعل للراجل سهمًا. (وسائل ۱۱/۸۹، باب ۴۲ از ابواب
 جهاد العدو. حدیث ۳).

(۳) البته تعبیر ماضی استمراری نیز با این احتمال مناسب نیست، زیرا بر شیوه عمومی
 حضرت (ع) در زمان خود دلالت می کند. ولی اینکه آیا این حکم برای همه شرایط
 همه زمانهاست دلالت ندارد. (مقرر)

(۴) سنن بیهقی ۶/۳۲۵ کتاب قسم الفی و الغنیمه باب ما جاء فی سهم الراجل و الفارس.

و باز احتمال دارد که اختلاف روایات بر اختلاف زمان و مکان حمل شود از جهت زیادی و کمی اسبها و شدت و ضعف نیاز به آنها، زیرا گفته شد اختیار غنائیم بدست امام است که بر حسب احساس نیاز به اسبان و مقدار کاری که انجام می دهند و اختلافی که در مخارج و نژاد و قدرت و ضعف و مانند آن دارند از غنیمت به آنان می دهد. و اگر هیچکدام از این احتمالات را نمی پذیرید، شهرت می تواند موجب برتری روایات دسته اول شود (برای سواره دو سهم و پیاده یک سهم) و شهرت در باب تعارض روایات اولین مرجع است.^(۱)

و اما حدیثی که بیش از دو اسب را بیان نموده، حدیثی است که کلینی از حسین بن عبدالله از پدرش از جدش نقل نموده که گوید: امیرالمومنین (ع) فرمود: «هنگامی که همراه شخص در جنگ چند اسب باشد تنها برای دو اسب وی سهم قرار داده می شود شیخ طوسی نیز مثل همین را از حسین بن عبدالله روایت کرده است.^(۲)

اما آنچه که سخن را در این باره آسان می کند منتفی بودن موضوع این مسائل

(۱) اگر دو روایت با هم تعارض پیدا کنند و بیشتر علماء به یکی از آن دو عمل کنند آن روایت شهرت عملی پیدا می کند و بر دیگری (که مورد عمل نیست) ترجیح داده می شود، در باب تعارض روایات، این شهرت به عنوان اولین مرجع بیان شده است. در مرفوعه زراره که ابن ابی جمهور احسانی در عوالی اللشائلی از حضرت باقر (ع) نقل می کند آمده است: زراره گوید: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: جانم فدایت، از شما دو روایت متعارض به ما می رسد، کدامیک از آنها را بگیرم؟ حضرت فرمود: ای زراره آنکه مشهور بین اصحابت هست بگیر و آنکه کمتر مورد توجه است رها کن. در این روایت، که امام باقر (ع) در مقام تعارض دو روایت اولین مرجع را مشهور بودن روایت قرار داده، و از همین باب است مقبوله عمر بن حنظله که در وسائل / ۹۸ / ۱۸ بیان شده است. (مقرر)

(۲) روی الكلینی عن حسین بن عبدالله عن ابيه، عن جده قال: قال اميرالمومنين (ع) اذا كان مع الرجل افراس في الغزو لم يسهم له الا لفرسين منها. (وسائل ۸۸/۱۱ باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱).

در زمان ماست، زیرا امروزه اسبان به ماشینها و هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی تبدیل شده است. که بزودی به حکم آنها خواهیم پرداخت.^(۱)

حکم نیروهای کمکی و ...

حکم نیروهای کمکی و بچه ها و زنان و بردگان و کافران در این باب:

۱- شیخ طوسی در کتاب فئ از خلاف (مسئله ۳۲) می گوید:

«هنگامی که اسیری از مسلمانان از دست مشرکین رها شود و بعد از پایان جنگ و بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن به مسلمانان ملحق شود برای او سهم قرار داده می شود، شافعی معتقد است که برای او سهمی نمی باشد، دلیل ما اجماع طایفه شعیه است بر اینکه کسی که قبل از تقسیم غنیمت بعنوان کمکی ملحق به مسلمانان شود برای او سهم می باشد، و چنین اسیری از جمله این افراد است»^(۲)

۲- و نیز در (مسئله ۲۰) گوید:

«برای بچه ها چون مردان سهم قرار داده می شود و او زاعی همین را گوید. و همچنین بچه ای که قبل از تقسیم غنیمت به دنیا آید. و اما زنان و بردگان و کافران سهمی بر ایشان نیست، و اگر امام بخواهد مقدار کمی به آنان بدهد می تواند. و شافعی معتقد است که امام می تواند برای این چهار گروه (بچه ها و زنان و بردگان و کافران) مقدار اندکی بدهد ولی سهمی برای آنان نیست. دلیل ما اجماع گروه شعیه و روایات آنان است»^(۳)

(۱) همانگونه که حضرت استاد اشاره دارند این مسائل مربوط به زمانی بود که افراد با اسب و امکانات خود در جنگ شرکت می کرده اند و بطور طبیعی هر کس امکانات بیشتری در جنگ وارد می کرد طبق قرار داد یا بدون قرار داد و در شرایط و زمان و مکان متفاوت سهم بیشتری از غنائم به او می رسید، و این یک امر عقلانی است مانند سایر قرار دادها و امور متعارف جامعه (مقرر)

(۲) خلاف ۲/۳۳۸.

(۳) خلاف ۲/۳۳۴.

۳- و نیز در (مسئله ۲۱) آمده است:

«زنان سهمی برای آنان نیست و فقط مقداری به آنان داده می شود، و همه فقهاء سنت همین را قائلند بجز اوزاعی که گوید: برای زنان سهم می باشد. دلیل ما اجماع گروه شیعه است...»^(۱)

۴- و نیز در (مسئله ۲۲) آمده است:

«برای کافران چون مسلمانان سهم نمی باشد چه به اذن امام جنگیده باشند یا به غیر اذن امام، اما اگر به اذن امام جنگ کرده اند امام اگر بخواهد می تواند مقدار کمی به آنان بدهد، و شافعی هم همین را قائل است، به جز اینکه می گوید: مقدار اندک به آنان داده می شود. و اوزاعی گوید: برای آنان همچون مسلمانان سهم می باشد. دلیل ما اجماع گروه شیعه است...»^(۲)

۵- در وسائل از حفص بن غیاث آمده است که گوید:

«بعضی از برادرانم به من نوشتند که از امام جعفر صادق (ع) درباره مسائلی چند از سیره سؤال نمایم، من هم به حضرت نامه نوشته و از حضرت سئوالاتی نمودم، در آن نامه یکی از سئوالاتم این بود که: مرا آگاه نما از حکم لشکری که وقتی در میدان جنگ به پیروزی رسیدند و غنیمت بدست آوردند لشکر دیگری قبل از برگشتن آنها به سرزمین اسلام به آنان ملحق می شوند در حالی که لشکر الحاقی هیچگونه برخوردی با دشمن نداشته اند، تا اینکه به اتفاق هم وارد سرزمین اسلام می شوند آیا اینان با جنگجویان در غنیمت شریک می باشند؟ حضرت فرمودند: بلی.»^(۳)

(۱) خلاف ۲/۳۳۵.

(۲) خلاف ۲/۳۳۵.

(۳) فی الوسائل بسنده عن حفص بن غیاث قال: کتب الی بعض اخوانی ان اسأل ابا عبدالله (ع) عن مسائل من السیره (السنن خ. ل) فسأله و کتبت بها الیه، فکان فیما سالت: اخبرنی عن الجیش اذا غزوا ارض الحرب فغنموا غنیمة ثم لحقهم جیش آخر قبل ان یخرجوا الی دار الاسلام ولم یلقوا عدوا حتی یرجعوا الی دار الاسلام هل

۶- در وسائل از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش، از امیرالمومنین (ع) نقل می کند که سئوال شد درباره مردی که نزد گروه می آید که غنیمت گرفته اند و او با آنان در صحنه جنگ حاضر نبوده؟ گوید حضرت فرمود: اینان بی بهره اند، آنگاه فرمان داد بر ایشان سهم قرار داده شود.^(۱)

۷- در صحیح بخاری از ابو موسی نقل می کند که گفت:

«خبر بیرون آمدن پیامبر (ص) به ما رسید، و ما در یمن بودیم، آنگاه من و دو برادرم یکی ابو برده و دیگری ابو رهم که من از آنها کوچکتر بودم به جهت مهاجرت بسوی ایشان از یمن خارج شدیم، راوی گوید تردید دارم که ابو موسی گفت: به همراه پنجاه و خورده ای یا پنجاه و سه یا پنجاه و دو نفر از قومم، و بعد سوار کشتی شدیم، کشتی، ما را به دیار نجاشی در حبشه آورد، در آنجا به جعفر بن ابی طالب و اصحابش که نزد نجاشی بودند برخورد کردیم، جعفر به ما گفت: رسول خدا (ص) ما را به اینجا فرستاد و به ما فرمان داد در اینجا بمانیم، شما هم با ما بمانید، ما هم با او ماندیم تا اینکه وقتی خیبر فتح شد همگی آمدیم و با پیامبر (ص) برخورد نمودیم، و پیامبر (ص) هم برای ما از غنائم خیبر سهمی قرار داد، یا اینطور گفته: از غنائم به ما عطا نمود و پیامبر (ص) چیزی از غنائم را برای هیچیک از افرادی که در فتح خیبر غایب بودند قرار نداد، مگر برای کسانی که با او در صحنه جنگ حاضر بودند و همچنین همراهان ما در کشتی و جعفر و یارانش که پیامبر (ص) برای اینان با جنگجویان سهم قرار داد.»^(۲)

۸- در وسائل از مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از پدرانش

بشارکونهم فیها؟ قال (ع): نعم. (وسائل ۱۱/۷۸ باب ۳۷ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱).

(۱) فی الوسائل بسنده عن طلحة بن زید عن جعفر عن ابيه عن علي (ع) فی الرجل یاتی القوم و قد غنموا ولم یکن ممن شهد القتال؟ قال: فقال: هؤلاء المحرومون (المحرمون خ. ل) فامر ان یقسم لهم. (وسائل ۱۱/۷۸ باب ۳۷ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲)

(۲) صحیح بخاری ۲/۱۹۵ باب ومن الدلیل علی ان الخمس لنواب المسلمین.

از امیرالمومنین (ع) است که فرمودند: «هنگامی که بچه‌ای در میدان جنگ بدنیا بیاید برای او هم از آنچه که خداوند به جنگجویان برگردانده سهم داده می‌شود.»^(۱)

۹- در وسائل از ابوالبختری، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از امیرالمومنین (ع) است که فرمودند: «هنگامی که بچه‌ای در میدان جنگ بدنیا بیاید برای او سهم قرار داده می‌شود.»^(۲)

۱۰- و نیز در وسائل از سماعه به نقل از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص)»، در جنگ زنان را می‌آورد تا مجروحان را مداوا نمایند، و برای آنان از فیء سهمی قرار نداد و لکن از غنیمت مقداری به آنان بخشید.»^(۳)

۱۱- در مرسله حماد به نقل از امام موسی بن جعفر (ع) است که فرمودند: «و برای اعراب بادیه نشین (کفار) چیزی از غنیمت نمی‌باشد گرچه به همراه امام جنگیده باشند، چون رسول خدا (ص) با اعراب مصالحه کرد به اینکه آنان را در محل خودشان واگذارد و هجرت نکنند به این شرط که اگر رسول خدا (ص) بطور ناگهانی از طرف دشمن مورد حمله واقع شد از آنان بخواهد دشمن را بگیریزانند و با او بجنگند و برای آنان هم نصیبی در غنیمت نباشد، و این سنت

(۱) فی الوسائل بسنده عن مسعدة بن صدقة عن جعفر عن ابيه عن آبائه (ع) انّ عليا (ع) قال: اذا ولد المولود في ارض الحرب قسم له مما افاء الله عليهم. (وسائل ۸۷/۱۱ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... حدیث ۸).

(۲) فی الوسائل بسنده عن ابی البختری عن جعفر عن ابيه عن علی (ع) قال: اذا ولد المولود في ارض الحرب اسهم له. (وسائل ۸۷/۱۱ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... حدیث ۹).

(۳) فی الوسائل بسند موثوق به عن سماعه عن احدهما (ع) قال: ان رسول الله (ص) خرج بالنساء في الحرب يد اوين الجرحى ولم يقسم لهم من الفیئ شيئا ولكنه نفلهن. (وسائل ۸۶/۱۱ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... حدیث ۶).

پیامبر (ص) در میان آنان و غیر آنان از دیگر کفار جاری می باشد. ^(۱)

۱۲- در وسائل از عبد الکریم بن عتبه به نقل از امام جعفر صادق (ع) است که به عمرو بن عبید فرمودند: «به نظرتو اگر ایشان (اهل کتاب) از پرداخت جزیه ابراء کردند و بعد با آنان جنگ کردی و بر آنان پیروز شدی با غنیمت چگونه عمل می کنی؟ گفت: خمس آن را بیرون می آورم و چهار پنجم بقیه را بین جنگجویان تقسیم می کنم - تا اینکه حضرت فرمود: - آیا چهار پنجم را بین همه جنگجویان تقسیم می کنی؟ گفت: آری، حضرت فرمود: در این صورت بطور حتم با سیره رسول خدا (ص) مخالفت کرده ای، بین من و توفقهاء مدینه و پیرمردهای آنان به عنوان حکم باشند می توانی از آنان سؤال کنی، آنها اختلاف ندارند در اینکه پیامبر (ص) با اعراب مصالحه کرد به اینکه آنان را در محل خودشان واگذارد و هجرت نکنند به این شرط که اگر مسلمانان از طرف دشمن مورد حمله واقع شدند، از آنان بخواهد تا دشمن را بگریزانند و با او بجنگند و برای آنان هم نصیبی در غنیمت نباشد، در حالی که تو می گوئی: بین همه آنان تقسیم می شود، پس بطور حتم در آنچه از سیره پیامبر (ص) درباره مشرکین گفته ای مخالفت با سیره حضرت نموده ای. ^(۲)

(۱) فی الوسائل فی مرسله حماد الطویله عن ابی الحسن (ع) قال: ولیس للاعراب من الغنیمه شیئ وان قاتلوا مع الامام لان رسول الله (ص) صالح الاعراب ان یدعهم فی دیارهم ولایهاجروا علی انه ان دهم رسول الله (ص) من عدوه دهم ان یتنفرهم فیقاتل بهم ولیس لهم فی الغنیمه نصیب، وسنته جاریه فیهم وفی غیرهم. (وسائل ۸۵/۱۱ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو. حدیث ۲)

(۲) فی الوسائل بسنده عن عبدالکریم بن عتبه عن ابی عبدالله (ع) قال لعمر بن عبید: ارایت ان هم ابوا الجزیه فقاتلتهم فظهرت علیهم کیف تصنع بالغنیمه؟ قال: اخرج الخمس واقسم اربعة اخماس بین من قاتل علیه - الی ان قال: - ارایت الاربعة اخماس تقسمها بین جمیع من قاتل علیها؟ قال نعم. قال: فقد خالفت رسول الله (ص) فی سیره، بینی و بینک فقهاء المدینه و مشیختهم واسألهم، فانهم لا یختلفون ان رسول

۱۳ - در مستدرک از دعائم الاسلام به نقل از امیرالمومنین (ع) است که رسول خدا (ص) فرمودند: برای بردگان چیزی از غنیمت نیست، اگر چه در جنگ حاضر شوند و جنگ هم نمایند، پس امام یا جانشین او اگر صلاح دید بخاطر کاری که انجام داده چیزی به او بدهد، از آن چیزهای کم ارزش طبق تشخیص خود می دهد^(۱)

در مسئله بردگان به جواهر^(۲) و سنن بیهقی^(۳) مراجعه نمائید.

ما بحث در این مسائل را به دلیل اینکه در زمان ما مورد ابتلا نمی باشد در هم پیچیده رها می کنیم و تفصیل آن از محلش باید طلب شود.

متذکر می شویم: آنچه در این باره در کلمات فقهاء بیان شده «رضخ» است که در لغت تفسیر، به «بخشش اندک» شده، شهید در مسالک گوید:

«رضخ: بخششی است که زیاد نباشد، و مراد از آن در اینجا بخششی است که به سهم سواره رسد اگر شخص گیرنده سواره باشد و به سهم پیاده نرسد اگر آن شخص پیاده باشد.»^(۴)

ولی دلیل اقامه کردن بر این مقدار مشکل است و اگر فرض شود که لغت «رضخ» بخشش اندک باشد، ممکن است بر آن این اشکال شود که آنچه در روایات باب بیان شده لفظ «رضخ» نیست، این لفظ فقط در کلمات فقهاء بیان شده است.

الله (ص) صالح الاعراب علی ان یدعهم فی دیارهم و لایهاجروا علی انه ان دهمهم من عدوه دهم ان یتنفرهم فیقاتل بهم، ولیس لهم فی القسمة (الغنیمه الکافی) نصیب، وانت تقول: بین جمیعهم فقد خالفت رسول الله (ص) فی کل ما قلت فی سیره فی المشرکین. (وسائل ۱۱/۸۵ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... حدیث ۳).

(۱) فی المستدرک عن دعائم الاسلام عن امیرالمومنین (ع) ان رسول الله (ص) قال: لیس للعبید من الغنیمه شیء، وان حضر وقاتل علیها فرأی (فان رأی - الدعائم) الامام او من اقامه الامام ان یعطیه علی بلائه ان کان منه اعطاء من خرثی المتاع ما یراه.

(۲) جواهر ۱۹۲/۲۱.

(۳) سنن بیهقی ۵۳/۹ کتاب السیر باب العرید والنساء والصبیان یحضرین الوقعه.

(۴) مسالک ۱۵۶/۱.

چند فرع درمسأله

در اینجا سزاوار است به چند فرع اشاره شود:

فرع اول: متعارف در زمان ما اینست که در جنگها از ماشینها و هواپیماها و هلیکوپترها استفاده می کنند، حال اگر مثلاً فرض شد فردی در جنگ با ماشین خود شرکت کرده، آیا اصلاً برای ماشینش سهم قرار داده نمی شود؟ چون دلیلی بر الحاق آن به اسب وجود ندارد، و یا اینکه به اولویت قطعی، سهم اسب برای آن قرار داده می شود؟ یا اینکه مقدار اثر آن در پیروزی بر دشمن و مقدار خرج آن معتبر است، شاید مثلاً یک ماشین با ده اسب در نتیجه مورد انتظار، برابر باشد و لازمه آن هم مخارج زیاد باشد؟ در اینجا چند احتمال وجود دارد.^(۱)

(۱) نظیر این مطلب در باب سبق و رمایه هم می آید، با اینکه برد و باخت در اسلام حرام است معذک در اسب سواری و تیراندازی برد و باخت مشروع است، بلکه ثواب هم دارد، این پیدا است برای جنگ است چون این دو در جنگ استعمال می شده، حال در زمان ما که در جنگ هواپیما یا ماشین استفاده می شود، آیا می توان حکم سبق و رمایه را در آنها جاری نمود؟ یعنی مسابقه بگذارند هر کس هواپیمایش جلو افتاد یا آرپی جی بهتر زد مسابقه را برده باشد؛ در تیر اندازی بعید نیست اما در هواپیما و ماشین هم می شود گفت؟ یعنی الغاء خصوصیت بکنیم و بگوئیم: ملاک آن ابزار و وسایلی است که در جنگ استفاده می شده، و سبق و رمایه را در هواپیما و اتومبیل هم جاری کنیم، یا اینکه بگوئیم نه، مشکل است، اما انسان یقین می کند همان ملاکی که در سبق و رمایه موجود است در فانتوم هم هست، زیرا در مثل مسابقات وقتی گفتند برد و باخت جایز نیست و بعضی چیزها را مثل اسب سواری و تیر اندازی استثناء کردند معلوم می شود که چون اینها وسیله پیروزی در جنگ بوده، خواسته اند مردم جنگ آزموده باشند، حالا در زمان ما اسب کاربرد ندارد، هلیکوپتر و، فانتوم هست، اگر یک خلبانی آزموده باشد ممکن است عمل او موجب پیروزی در یک جنگ بزرگ شود.

مثل همان که در باب احتکار گفتیم که حرمت احتکار برای این بوده که مردم در فشار زندگی نباشند، لذا فرض اینکه گندم آره، برنج نه، پیدا است که بنظر نبوده، اینجا هم همینطور است. (الف - م. جلسه ۳۴۷ درس)

و چون ما این مطلب را اختیار نمودیم که غنیمت به دست امام مسلمین می باشد که از آن بر حسب آنچه که صلاح ببیند می بخشد، پس حکم آن دائر مدار قرارداد امام یا کسی که جانشین او در این زمینه است می باشد.

فرع دوم: تقسیم غنیمت بین جنگجویان در زمانی بوده که لشگریان بطور داوطلب و به انگیزه خدایی در جنگها شرکت می کردند، و سلاحهای جنگی و اسبها هم مال خودشان بوده و شاید تقسیم غنیمت بین آنان به لحاظ دادن پاداش به چابکیها و فداکاریها و جبران مخارج آنان بوده است، چنانکه ممکن است فرق بین پیاده و سواره گواه بر همین نکته باشد، چون اسب دارای خوراک و مخارج اضافه تری است پس بدین جهت با پاداش کامل مناسبت دارد، گرچه در جنگ هم مورد استفاده واقع نشده باشد.

بنابراین، در وقتی که لشگریان از جانب حکومت برای اجرای کارهای جنگی به خدمت گرفته شده باشند و نیز مخارج و وسائل سواری و ابزار و آلات جنگ ملک حکومت باشد، چنانکه در زمان ما چنین است، آیا در اینصورت نیز تقسیم غنیمت بین جنگجویان واجب است، یا حکم تقسیم فقط در داوطلبها جاری است؟ مسئله دارای دو احتمال است.

و عمده همان مطلبی است که قبلا بیان نمودیم که در هنگامی که مصارف مهمی وجود دارد و مشکلاتی برای امام پیش می آید بطوریکه همه غنایم باید در آنجهت مصرف گردد دیگر تقسیم تعیین ندارد.

فرع سوم: علامه در جهاد منتهی بیانی دارد که فشرده آن چنین است:

مسئله: تصرف در هیچ چیز غنیمت جایز نیست، گفته شده: مگر مصرف چیزهایی که چاره ای از آن نیست مثل طعام و علف چهارپایان، و همه فقهاء سنت بجز تعداد کمی بر جواز تصرف در طعام و علف چهارپایان نیز اجماع دارند، و سعید بن مسیب و عطاء و حسن بصری و شعبی و ثوری و اوزاعی و مالک و شافعی و احمد و اهل قیاس، همین را قائلند.

زهري گوید: چیزی از غنیمت گرفته نمی شود مگر با اجازه امام، دلیل ما چند چیز است: [۱] روایتی که علماء سنت از نافع از ابن عمر نقل کرده اند که گفت: ما در جنگهایمان عسل و میوه هایی که بدست می آوردیم می خوردیم و با خود نمی بردیم و از عبدالله بن ابی اوفی است که گوید: در روز جنگ خیبر طعام بدست آوردیم و هر شخصی از آن به مقداری که رفع نیاز او را بکند گرفته و می رفت و فرمانده لشکر شام به عمر نوشت: ما به زمینی برخوردیم که طعام و علف آن زیاد است عمر به او نوشت: مردم را رها کن تا برای چهارپایان علف برداشته و خود هم از طعام بخورند، و اگر کسی چیزی از آن را به طلا یا نقره فروخت، در آن خمس خدا و سهام مسلمین است.

[۲] و از طریق شیعه نیز شیخ از مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که در سفارش پیامبر (ص) به امیر یکی از سریه ها چنین آمده: درختان میوه دار را قطع نکنید، زراعت را آتش نزنید، چون شما نمی دانید ممکن است به آنها نیاز پیدا کنید، و از حیوانات آنکه گوشتش خورده می شود زخمی نکنید مگر حیوانی که ناچار از خوردن آن هستید.^(۱)

[۳] این مقدار تصرف در غنیمت به دلیل نیازی است که پیدا شده و در منع از این تصرف ضرر بزرگی به مسلمانان و حیوانات آنان وارد می آید، چون آوردن طعام و علف از کشور اسلام مشکل است، و در محل جنگ هم چیزی که بشود بخرند نمی یابند، و اگر هم بیابند پولی وجود ندارد...

سوم: وقتی که حیوانی برای خوردن ذبح می شود پوست آن باید به محل غنائم برگردانده شود و استفاده از آن جایز نیست، زیرا آن از چیزهایی است که تمام جنگجویان در آن شریکند و نیاز به آن باندازه ای نیست که بتواند مجوز تصرف در آن باشد، و دیگر اینکه پوست حیوان طعام محسوب نمی شود پس

(۱) وسائل ۱۱/۴۴ باب ۱۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳.

در آن همچون ديگراموال غنيمت، اجازه وجود ندارد.

چهارم: خوردن چيزهاي غير از طعام و علف و گوشت جايز نبوده و همينطور بكار بستن و استفاده شخصي از اموال غنيمت جايز نمي باشد به دليل اين سخن پيامبر (ص) كه فرمودند: حتى نخ و سوزن آن را برگردانيد، همانا خيانت چيزي جز ننگ و آتش و رسوايي در روز قيامت بدنبال نخواهد داشت.

پنجم: روغن خوردني استفاده آن در طعام هنگام نياز جايز است، چون روغن هم خود، طعام بوده و شبیه گندم و جو مي باشد.

ششم: خوردن يا نوشيدن چيزهايي كه براي مداوا مي باشد، هنگام نياز جايز است، مثل گلاب و سکنجبین، زيرا آن هم طعام مي باشد. اصحاب شافعي گویند: خوردن آن جايز نيست چون جزء خوراك محسوب نبوده و خوراك را با آنها كامل نمي كنند (مثل نمك)

هفتم: جايز نيست لباس را با صابون غنائم بشويد، زيرا طعام و علف محسوب نمي شود، بلكه صابون براي نيكو كردن و زيبايي استفاده مي شود و زيبائي ضرورتی ندارد.^(۱)

علامه در تذکره نیز جواز تصرف در طعام و علف را ياد آور شده و شيخ طوسي هم در مبسوط آن را آورده و دليل عمده در آن اجماعي است كه ادعا شده، و همچنين سيره موجود در جنگها و سريه هاي زمان پيامبر (ص). بنا بر اين اگر جواز تصرف در غنيمت با دليل محكمي ثابت شد، مورد قبول است و گرنه اقتضاء اصل، عدم جواز است، مگر در صورت تحقق ضرورت كه به مقدار ضرورت با تقبل ضمان جايز مي باشد. و روايت مسعدة بن صدقه بيشتر از مقدار ضرورت عرفيه دلالت ندارد، و از آن استفاده عدم ضمان نمي شود. و در عبارت شرايع جواز را نسبت به «گفته اي» داده كه اين خود دليل براي اين است كه از نظر ايشان مورد تأييد نبوده است.

(۱) منتهی ۲/۹۲۳.

بله امام می تواند در آن اجازه تصرف بدهد زیرا قبلا بیان شد که غنائم جزء انفال بوده و اختیار آن به دست امام است.

فرع چهارم: آیا خمس غنیمت بر قراردادهای و احتیاجات و مخارج و بخششهای اندک (رضخ) مقدم است یا بعد از اینها می باشد، و یا اینکه باید بین رضخ و غیر آن تفصیل قائل شد؟ مسئله چند احتمال دارد:

الف: [اینکه خمس مقدم بر سایر هزینه ها باشد] از این جهت که بر همه اینها غنیمت صدق می کند پس آیه شریفه (و اعلموا انما غنمتم من شیئ) و روایات دلالت بر تخمیس دارند.

ب: [اینکه سایر هزینه ها بر خمس مقدم باشند:] از این جهت که غنائم همانطور که بیان شد از انفال می باشد، یعنی اموال عمومی است که در تحت اختیار امام بعنوان اینکه امام است قرار دارد، و به مال تمام خمس و زکات و مانند آن تعلق نمی گیرد، و هنگامی به آن خمس تعلق می گیرد که امام خواسته باشد آن را بین اشخاص تقسیم نماید. به لحاظ اینکه با تقسیم شدن آن بین اشخاص نسبت به آنان غنیمت می شود پس در آن صورت خمس آن بیرون آورده می شود. و در مرسله حماد آمده است: و بر امام است که با آن مال (غنائم) همه احتیاجات و کمبودها را بر طرف کند از قبیل دادن به «مولفة قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون می آورد و بین اهلس تقسیم می کند.^(۱)

از این مرسله استفاده می شود که خمس غنیمت بعد از بر طرف نمودن احتیاجات و قبل از تقسیم آن بین اشخاص می باشد.

ج: [تفصیل بین «رضخ» و غیر آن] زیرا «رضخ» در حقیقت خود یک نحوه

(۱) فی مرسله حماد الطویلة: وله ان یسدّ بذلك المال جمیع ماینوبه من مثل اعطاء الموءلفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه. فان بقی بعد ذلک شیئ اخرج الخمس منه فقسمه فی اهله. (وسائل ۳۶۵/۶ باب ۱ از ابواب الانفال، کتاب خمس حدیث ۴).

از تقسیم غنیمت است، نهایت امر اینکه مقدار رضح از سهام کمتر است، پس با غیرخودش این تفاوت را دارد که خمس بر او مقدم است، چنانکه شهید در مسالک و روضه این را قوی دانسته و شاید اقوی هم همین باشد.

شهید در مسالک می گوید:

«مقدم بودن سلب (لباس و سلاح دشمن که به قاتل او می دهند) و قراردادهای برخمس غنیمت، مورد قبول است، به دلیل بیرون بودن اینها از اسم غنیمتی که خداوند متعال در آن بر اساس آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم من شیء) خمس واجب نموده. و امام مقدم بودن رضح (بخشش اندک) برخمس روشن نیست، چون رضح در حقیقت خود یک نحوه از تقسیم غنیمت است، نهایت امر اینکه مقدار رضح از سهام کمتر است، و این نمی تواند مانع باشد. چنانکه کمتر بودن سهم پیاده از سهم سواره تأثیری در مقدم بودن خمس بر آن ندارد. و اطلاق اسم غنیمت بر مالی که بعنوان رضح پرداخت می شود روشن است، پس حکم به وجوب خمس در رضح قوی است.»^(۱)

جهت چهارم

سلب^(۱) (لباس و سلاح مقتول که به قاتل او می دهند)

[جریان تاریخی سلب:]

۱- در سیره ابن هشام در رابطه با قصه جنگ حنین به نقل از ابن اسحاق از ابی قتاده مطالبی آمده که فشرده آن چنین است:

(۱) روایات زیادی از پیامبر (ص) وارد شده است که حضرت در موارد مختلف فرمودند: «من قتل قتیلًا فله سلبه». (هر کس فردی از دشمن را بکشد لباس و سلاح مقتول برای اوست) یا اینکه کسی عده‌ای را کشت و پیامبر (ص) سلب آنها را به او داد. اینجا یک بحث است که آیا این عمل پیامبر (ص) حکم الله است یعنی مثل سایر احکام الهی که پیامبر (ص) بیان می کند است، چون ما بارها این را گفتیم که آنجایی که پیامبر (ص) احکام خدا را بیان می کند او امر و نواهی حضرت ارشادی است مولوی نیست، زیرا مولویت برای خداست، مثلاً وقتی پیامبر (ص) می فرماید «صلِّ» این مثل او امر و نواهی است که فقیه دارد، همانطور که فقیه در رساله می نویسد، نماز بخوان، یا اعاده کن اینها امر و نهی مولوی نیست، بلکه ارشاد به حکم خداست، و پیامبر (ص) هم در جایی که بیان حکم خدا می کند امر و نهی ایشان ارشادی است. بله پیامبر (ص) غیر از این اوامر و نواهی که در مقام بیان احکام دارد یک سری اوامر و نواهی مولوی هم دارد، مثلاً وقتی مسلمانان می خواستند بروند «جنگ اُحد» اگر پیامبر (ص) فرمود: کوچ کنید به طرف «اُحد» برای جنگ، این امر مولوی است و

«وقتي كه جنگ پايان يافت و ما از گروه دشمن جدا شديم، رسول خدا(ص) فرمودند: هر كس فردي از دشمن را كشته سلاح و لباس مقتول براي است. به پيامبر (ص) عرض كردم: به خدا سوگند من فردي از دشمن را كشتم كه داراي لباس و سلاح بود ولي ادامه جنگ مانع شد از اينكه آن را بردارم، و نمي دانم چه كسي سلب او را برداشته. مردى از اهل مكه گفت: اى رسول خدا(ص) او راست مى گويد، سلب فرد مقتول نزد من است، رسول خدا(ص) فرمودند: سلبش را به او برگردان.

و از انس بن مالك نقل شده كه گفت: ابو طلحه به تنهائى در روز جنگ حنين سلب بيست نفر مرد را به غنيمت گرفت»^(۱).

درباره قصه ابى قتاده به صحيح مسلم^(۲) و بيهقى^(۳) و ديگر كتب مراجعه نماييد.

۲- در سنن ابى داود به نقل از انس بن مالك آمده: «كه رسول خدا(ص) امروز

حكم حكومتي است، اوامر حكومتي هم بعضى از آنها بنحو دوام است و بعضى به شكل موقت است مثل اينكه حضرت بفرمايد هر كس واجد اين شرايط است برود بطرف «احد»، پيدا است كه اين دستور براي آن زمانى است كه جنگ «احد» بوده، و در زمان ما نيست كه مردم بروند بطرف «احد»، حال جمله «من قتل قتيلا فله سلبه»، آيا حكم الله است كه پيامبر (ص) بيان کرده، آنوقت نتيجه اش اينست كه در زمان ما اگر چنانچه كسى رفت و فردي از كفار را كشت، سلبش براي اوست، اين يك احتمال، احتمال ديگر اينكه اين حكم سلطاني (يعنى مولوى) باشد از پيامبر (ص) منتهى حكم دائمي باشد يعنى پيامبر (ص) بعنوان حاكم مسلمين حكم كردند كه قاتل مستحق سلب مقتول است براي هميشه، احتمال ديگر اينكه بگوئيم، به جهت تشويق جنگجويان در همان زمان فرموده، پس سبب نمى شود كه حالا هم لازم باشد، اين مسئله كه قابل بررسى است. (الف - م. جلسه ۳۴۸ درس)

(۱) سيره ابن هشام ۹۱/۴.

(۲) صحيح مسلم ۱۳۷۰/۳ كتاب الجهاد و سير باب ۱۳، حديث ۱۷۵۱.

(۳) سنن بيهقى ۳۰۶/۶ كتاب قسم الفبي و الغنيمه، باب السلب للقاتل.

- یعنی روز جنگ حنین - فرمودند: هر کس کافری را بکشد لباس و سلاح او برای قاتل است. ابو طلحه در آن روز بیست مرد را کشت و سلب آنان را به غنیمت گرفت. ^(۱)

۳- در صحیح مسلم به نقل از عبد الرحمن بن عوف مطالبی آمده که خلاصه آن چنین است:

«در روز جنگ بدر هنگامیکه من در میان لشکر بودم در این وقت دو جوان از انصار که من در میان آنان واقع شده بودم، یکی از آنها به من اشاره کرد و گفت: ای عمو، ابوجهل را می شناسی؟ گفتم آری، با او چه کار داری؟ گفت: مطلع شدم که به رسول خدا (ص) ناسزا می گوید. آن جوان دیگر هم به من اشاره کرد و مانند سخن جوان اولی را گفت. چیزی نگذشت که چشمم به ابوجهل افتاد، و گفتم: آیا نمی بینید؟ این همانی است که شما از او سؤال می کردید. آنگاه آن دو جلو رفتند و با شمشیر او را به قتل رساندند، سپس به جانب پیامبر (ص) رفته و خبر آن را به حضرت دادند، حضرت فرمود: کدامک از شما او را به قتل رساند؟ هر یک از آن دو گفتند: من او را به قتل رساندم، پیامبر (ص) فرمودند: شمشیرهایتان را پاك کردید؟ گفتند: نه، حضرت نگاهی به هر دو شمشیر انداخت و فرمود: هر دو او را به قتل رسانده اید. و حکم کرد که سلب برای عمرو بن جموح باشد. و آن دو مرد: معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفرأ بودند. ^(۲)

همین را بخاری در صحیح ^(۳) و بیهقی در سنن ^(۴) روایت کرده اند.

و در این باب بیهقی روایات زیادی را نقل نکرده. در برخی از این روایات

(۱) سنن ابی داود ۶۵/۲ کتاب الجهاد، باب فی السلب يعطى القاتل.

(۲) صحیح مسلم ۱۳۷۲/۳، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۲.

(۳) صحیح بخاری ۱۹۷/۲ کتاب الجهاد و السیر، باب من لم یخمس الاسلاب.

(۴) سنن بیهقی ۳۰۵/۶ کتاب قسم القی و الغنیمه باب السلب للقاتل.

چنین آمده است:

«مردی را با نیزه زدم و او را کشتم، آنگاه رسول خدا (ص) لباس و سلاح او را به من بخشید.»

و در بعضی آمده: «مردی را بستم و به او نیزه زدم و بر زمینش افکندم آنگاه لباس و سلاح او را گرفتم و پیامبر (ص) آن را به من بخشید.» و در بعضی دیگر آمده: «روز جنگ مویه عقیل بن ابی طالب با مردی جنگید، آنگاه پیامبر (ص) شمشیر و زره او را به عقیل بخشید.» و در برخی دیگر است که بعد از اینکه عتبه ابن ابی وقاص در جنگ احد پیشانی رسول خدا را مجروح کرد و دندان حضرت را با سنگ شکست، حاطب بن ابی بلتعہ^(۱) گفت: «رفتم تا اینکه بر او چیره شدم و با شمشیر او را زدم و سر او را انداختم و از اسب پایین آمدم و سر و لباس و سلاح و اسب او را برداشتم و آنها را نزد پیامبر (ص) آوردم، حضرت آنها را به من برگرداند و برایم دعا نمود.»

و غیر اینها از دیگر تعبیراتی که در روایات این باب وارد شده که دلالت دارد بر اینکه اعطاء سلب بخششی بوده از جانب پیامبر (ص) بعد از پیروزی بر دشمن. با شناختی که پیدا نمودید گوئیم: بحث در سلب در مسائل مختلفی واقع می شود که اجمالاً به بعضی از آنها اشاره نموده و تفصیل آن را به کتابهایی که گسترده بحث نموده اند محول می کنیم:

(۱) حاطب بن ابی بلتعہ در جنگ بدر و احد خیلی خدمت کرد، منتهی آنجا که پیامبر (ص) می خواستند بروند بطرف مکه، حاطب ابن ابی بلتعہ محرمانه توسط زنی به مردم قریش نامه نوشته بود که مسلمین مهبای حرکت هستند. در این هنگام به پیامبر (ص) وحی شد و حضرت امیر المومنین (ع) وزیر را فرستاد و آنها رفتند نامه را از میان گیسوی آن زن پیدا نمودند و آوردند خدمت پیامبر (ص)، در آنجا عمر شمشیر کشید می خواست حاطب را بکشد، اما پیامبر اکرم (ص) فرمود: نه بخاطر سابقه ای که دارد چنین نکن. (الف - م. جلسه ۳۴۸ درس)

مسئله اول: سلب برای کیست؟

آیا سلب بطور مطلق (دائما و همیشه) برای قاتل است، یا در آنجایی که امام شرط کرده باشد برای او است؟^(۱)

۱- شیخ طوسی در کتاب فیئ از خلاف (مسئله ۸) می گوید:

«قاتل مستحق سلب نیست مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد، و ابو حنیفه و مالک هم همین را گفته اند. و شافعی گوید: سلب برای قاتل است گرچه امام برای او شرط نکرده باشد، اوزاعی و ثوری و احمد حنبل همین را معتقدند. دلیل ما اینست که اختلافی نیست در اینکه وقتی امام شرط کرده باشد، قاتل مستحق آن است، و هنگامی که شرط نکرده دلیلی بر استحقاق قاتل وجود ندارد.»^(۲)

۲- و در مبسوط می گوید:

«سلب اختصاص به گیرنده آن ندارد مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد اگر امام شرط کرده باشد مخصوص او می باشد و خمس آن هم گرفته نمیشود. و اگر امام شرط نکرده باشد جزء غنیمت است.»^(۳)

۳- ابن قدامه حنبلی در مغنی در بحث سلب گوید:

«فصل ششم: قاتل مستحق سلب است، چه امام آن را گفته باشد و چه

(۱) اساس مالکیت در اسلام فعالیت و کار است. زمین خدا برای هیچ کس نیست، برای خداست اما اگر کسی روی زمین کارکرد، و احیاء نمود احیاء آن را مالک است، پس مالکیت به کار و سعی پیدا می شود و بعد انسان محصول کارش را یا منتقل می کند یا قهرا منتقل می شود (به ارث می رسد) در اینجا هم اگر کسی فرد دیگری را در جنگ کشت یک نحوه انتساب به این شخص دارد، پس درحقیقت سلب مقتول محصول عمل و کار او است. (الف-م. جلسه ۳۴۹ درس)

(۲) خلاف ۲/۳۳۰.

(۳) مبسوط ۲/۶۶ کتاب قسمة الفی و الغنایم.

نگفته باشد و اوزاعی ولیث و شافعی و اسحاق و ابو عبید و ابو ثور همین را قائلند. و ابوحنیفه و ثوری گویند: قاتل مستحق سلب نیست مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد. و مالک گوید: قاتل مستحق سلب نیست مگر اینکه امام آن را گفته باشد. و عقیده دارد که امام آن را نمی گوید مگر بعد از پایان جنگ بنا بر آنچه که قبلا از مذهب مالک بیان شد درباره بخشش بعد از جنگ ...

دلیل ما سخن پیامبر (ص) است: «هر کس شخص کافری را بکشد سلب او برای قاتل است.» و این از فرمانهای مشهور رسول خدا (ص) است که خلفاء بعد از ایشان هم به آن عمل کرده اند. و روایاتی هم که بعنوان دلیل می آورند دلالت بر آن دارد، عوف بن مالک دلیل آورد بر خالد هنگامی که خالد سلب مددی را از او گرفت، عوف به خالد گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا (ص) حکم کرد به مستحق بودن قاتل نسبت به سلب مقتول؟ خالد گفت آری ...^(۱)

قصه مددی را بیهقی از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده خلاصه آن چنین

است:

«من (عوف بن مالک) به همراه زید بن حارثه در جنگ موته از مدینه بیرون آمدم و همراه من شخصی بنام مددی از یمن بود، بر خورد کردیم با جمعیت رومیان و در میان آنان مردی بود که بر اسب سفیدی سوار بود و بر روی اسب زین دو سلاح طلایی قرار گرفته بود، و آن مرد رومی شروع کرد بدگویی به مسلمین کردن، مددی، پشت تخت سنگی کمین کرد و هنگامی که مرد رومی آمد از آنجا بگذرد مددی، اسب او را پی کرد و فریادی زد و بر روی او جهید و او را کشت و اسب و سلاح او را به تصرف در آورد، و زمانی که خداوند مسلمانان را پیروز نمود خالد بن ولید کسی را به دنبال مددی فرستاد و سلب او را گرفت.

(۱) مغنی ۱۰/۴۲۶-۴۲۷.

عوف گوید : نزد خالد آمدم و گفتم : ای خالد، آیا نمی دانی که رسول خدا (ص) حکم کرد به مستحق بودن قاتل نسبت به سلب مقتول؟ خالد گفت : آری ولکن من قیمت این را زیاد می دانم. به او گفتم : به او بر می گردانی یا اینکه رسول خدا (ص) را از جریان کار شما آگاه خواهم نمود. خالد گفت : هرگز به او بر نمی گردانم.

عوف گوید : نزد پیامبر (ص) جمع شدیم و من قصه مددی و آنچه که خالد انجام داده بود را برای حضرت نقل کردم، رسول خدا (ص) فرمود : ای خالد چه چیز باعث شده که تو چنین کاری را انجام دهی؟ خالد گفت : دیدم قیمت آن زیاد است، حضرت فرمود : آنچه از او گرفته ای به او برگردان، عوف گوید : به خالد گفتم : بگیر خالد! (کنایه از دهن کجی نمودن) نگفتم چنین می کنم؟

رسول خدا فرمود : جریان چیست؟ من جریان را گفتم، عوف گوید : رسول خدا (ص) ناراحت شدند و فرمودند : ای خالد سلب را به او برنگردان، آیاشما نسبت به فرماندهان من کوتاهی می کنید، خوبی فرماندهی آنان برای شما باشد و ناراحتیها برای آنها؟^(۱)

صحیح مسلم نیز قصه را روایت کرده مراجعه نمایید.^(۲)

ازاینکه عوف علیه خالد به فرمان رسول خدا (ص) احتجاج کرد، استفاده می شود که اصحاب پیامبر (ص) از فرمان حضرت فهمیده اند که آن یک حکم دائمی بوده که اختصاص به موارد خاص نداشته است.

و نیز ممکن است بر دائمی بودن حکم استدلال شود به اینکه از قرار دادن پیامبر (ص) سلب را برای قاتل در موارد زیادی از جنگها، و همچنین این سخن حضرت : «هر کس فرد دیگر را بکشد سلب او برای قاتل است.» یا : «هر کس

(۱) سنن بیهقی ۳۱۰/۶، کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب ما جاء فی تخمیس السلب.

(۲) صحیح مسلم ۱۳۷۳/۳ کتاب الجهاد و السیر باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۳.

فرد کافری را بکشد سلب او برای قاتل است. « فهمیده می شود که این یک حکم الهی است که پیامبر (ص) آن را اجرا و بیان فرموده، بنابراین آنچه که مقام نبوت اقتضاء می کند، زیرا مقام پیامبر بعنوان پیامبر بودن دریافت احکام بوسیله وحی و بیان آن احکام برای امت است. و اگر پذیرفته شود که کلام حضرت بیان حکم الهی نبوده و فرمان و حکمی سلطانی است باز نمی توان آن را دلیلی بر محصور بودن حکم به همان زمان و جنگهای حضرت دانست، و نظیر همین است این کلام حضرت که فرمودند :

« ضرر و زیان رساندن در اسلام نیست » بنابراینکه یک حکم سلطانی از جانب پیامبر بوده، طبق آنچه که از ظاهر فرمان حضرت استفاده می شود.

و نیز همراهی نمودن عرف و اعتبار عقلایی موید آنست، چون قاتل به سلب مقتول سزاوارتر است، و در حقیقت سلب محصول کار و چابکی او بوده است، و انسان نتیجه کار و کوشش خود را مالک است.

ولکن با برگشت دادن بعضی از روایات به بعضی دیگر استفاده می شود که سلب، بخشش و حکمی سلطانی از جانب پیامبر (ص) در موارد خاص، به جهت تشویق اصحاب در امر جهاد و مبارزه بوده است.

از سوی دیگر در کلام حضرت چیزی که شاهد باشد بر اینکه حضرت در مقام بیان حکم کلی ثابت برای همه زمانها و همه موارد بوده باشد نیست تا اینکه بوسیله آن عموماتی که دلالت بر تقسیم غنیمت بین همه بطور مساوی دارد تخصیص زده شود.

و مخصص هنگامی که مجمل بوده و امر آن مردد بین کم و زیاد باشد و منفصل هم باشد اجمال چنین مخصصی به عام سرایت نخواهد کرد، پس در موارد مشکوک، عام (تقسیم غنیمت بین همه بطور مساوی) حجت است.

و قصه مددی نیز گواه بر این است که سلب به مقتول اختصاص ندارد زیرا پیامبر اکرم (ص) گرچه در ابتداء، حکم به رد سلب به مددی کرد ولکن در نهایت

فرمود: «ای خالد، به او برنگردان». و این تو هم پیش نیاید که ندادن سلب به مددی از باب تعزیر مددی بوده چون امیر را سبک شمرد، زیرا آن کسی که امیر را سبک گرفت عوف بود نه مددی، پس مددی مستحق سلب باید باشد و چگونه او ممنوع از حقیقت شد در حالی که برای او ثابت گردیده بود؟، مگر اینکه گفته شود:

این مورد سلب از قبیل غنایم برجسته که برای امام است بوده که اختیار آن در دست پیامبر (ص) بود.

و قبلا از شرایع بیان شد که: «سلب هنگامی که شرط شده باشد، برای قاتل است و اگر شرط نشده باشد اختصاص به او ندارد».^(۱)

صاحب جواهر این نظر شرایع را نسبت به مشهور داده و سپس چنین می گوید: «بلکه در این نظر هیچ مخالفی نیافتم مگر اسکافی».^(۲)

اقوی همین نظر است، گرچه احتیاط اقتضا می کند که نظر اول اخذ شود [حکم مولوی مربوط به موارد خاصی است و در موارد شک به عمومات تقسیم غنائم بالسویه عمل شود]

مسئله دوم: قاتل در چه صورتی مستحق سلب است؟

آیا قاتل بطور مطلق مستحق سلب است یا در آن شروطی معتبر است؟

شیخ در خلاف (مسئله ۱۱) می گوید:

«وقتی امام شرط کند که اگر قاتل کشت سلب مقتول برای او باشد، پس زمانی که چنین کرد مستحق سلب است به هر نحو که دشمن را کشته باشد، داود و ابو ثور گویند: سلب برای قاتل است بدون رعایت شرطی. شافعی و بقیه فقهاء گویند: قاتل سلب را مستحق نیست مگر به سه شرط: اول: اینکه

(۱) شرایع ۱/۳۲۳ (= چاپ دیگر / ۲۴۷)

(۲) جواهر ۲۱/۱۸۶.

دشمن را در حالی که جنگ برپاست و قصد کشتار دارد از روبرو بکشد، نه در حالی که دشمن شکست خورده و جنگ تمام شده. دوم: در حالی که بوسیله جراحی ضعیف شده او را نکشته باشد. سوم: اینطور نباشد که تیری را از لشکر مسلمین بیاندازد به لشکر مشرکین و او را بکشد زیرا استحقاق وقتی است که خود را به خطر بیندازد.

دلیل مسا اینست که وقتی امام سلب را شرط کرد ظاهر اینست که وقتی قتل صورت گرفت قاتل مستحق سلب است، و دیگر اینکه این کلام پیامبر اکرم (ص): «هر کس کافری را بکشد سلب او برای قاتل است» بر عموم خود باقی است، و کسی که شرط زائدی را در نظر بگیرد بر اوست که دلیل بیاورد.^(۱)

بعضی، علاوه بر این سه شرط، شروط دیگری نیز اضافه نموده اند:

اول: قاتل از کسانی باشد که مستحق سهم یا رضح (بخشش اندک) باشد.

دوم: اینکه با جراحی او را بکشد یا از پای در آورد، پس اگر او را مجروح کرد اما نه به جراحی که ضعیف کننده باشد یا اگر او را اسیر نموده و به بند کشید، سلب او را مستحق نیست.

سوم: اینکه مقتول از جنگجویانی باشد که کشتنش جایز است، پس اگر بچه یا زن یا پیرمردی که جنگجو نیستند یا مردی که از امام امان خواسته را بکشد مستحق سلب آنان نیست چون از کشتن آنان نهی شده است.

روشن است که بحث در اعتبار شروط بر این پایه است که قاتل شرعاً مستحق سلب باشد، اما بنابراینچه که ما اختیار نمودیم که قاتل در صورتی مستحق است که امام آن را شرط کرده باشد و اینکه سلب از مصادیق بخششی است که امام برای بعضی قرار می دهد، پس حکم از نظر وسعت و ضیق تابع قرارداد امام است.

(۱) خلاف ۲/۲۳۰ کتاب الفی.

مسئله سوم: مقصود از سلب چیست؟

شیخ طوسی در مبسوط می فرماید:

«سلبی که قاتل مستحق آن است هر آن چیزی است که بر آن دست یافته و وسیله ای است برای جنگیدن، یا سلاحی است برای او، مثل اسب و کلاه خود و زره و شمشیر و نیزه و سپری که یک تکه پوست بوده و دسته ندارد و لباسی که در تن مقتول است، همه اینها برای قاتل است. و آنچه که بر آن دست نیافته مثل خیمه گاه و جهاز شتر و اسبی که مقتول همراه خود یدک می کشد و غیر اینها، غنیمت بوده و سلب نمی باشد، و آنچه که بر آن دست یافته ولی وسیله ای برای جنگیدن نیست مثل کمر بند و انگشتر و دست بند و گردن بند پولی که همراه مقتول است، سزاوار است که بگوئیم: اینها نیز برای قاتل است به دلیل عام بودن خبر»^(۱).

در این مسئله به منتهی^(۲) و مغنی^(۳) و جواهر^(۴) رجوع نمائید.

چیزی که سخن را آسان می کند اینست که ما معتقدیم استحقاق با قرارداد امام محقق می شود، پس حکم تابع موضوعی است که از نظر وسعت و ضیق، امام آن را قرار می دهد. و بر فرض اینکه حکم به استحقاق داشتن قاتل نسبت به مقتول کلیت داشته باشد، بناچار در موارد شک مرجعمان عموماتی است که بر تقسیم غنیمت بطور مساوی دلالت می کند چنانکه نظیر آن گذشت.

مسئله چهارم: آیا سلب هم مانند غنایم جنگ خمس دارد؟

شیخ طوسی در خلاف (مسئله ۹) می گوید:

(۱) مبسوط ۶۷/۲ کتاب قسمة الفئ.

(۲) منتهی ۹۴۵/۲، مغنی ابن قدامه. ۴۲۸/۱۰، جواهر ۱۹۰/۲۱.

(۳) منتهی ۹۴۵/۲، مغنی ابن قدامه. ۴۲۸/۱۰، جواهر ۱۹۰/۲۱.

(۴) منتهی ۹۴۵/۲، مغنی ابن قدامه. ۴۲۸/۱۰، جواهر ۱۹۰/۲۱.

«وقتی که امام سلب را برای قاتل شرط کند نه از خمسی که برای امام است حساب می شود و نه سلب خمس دارد. ابوحنیفه معتقد است که سلب از خمسی که برای امام است حساب می شود. شافعی گوید: سلب خمس ندارد و سعد بن ابی وقاص هم همین را گفته. ابن عباس گوید: سلب خمس دارد چه کم باشد و چه زیاد. عمر گوید: اگر سلب کم باشد خمس ندارد و اگر زیاد باشد خمس دارد.»

دلیل ما اینست که شرطی که امام می کند سزاوار است که اثر داشته باشد لذا اگر سلب از خمسی که در اختیار امام است حساب شود، دیگر در شرط امام فائده ای وجود ندارد و همچنین است اگر سلب خمس داشته باشد. علاوه بر اینکه ظاهر شرط امام این اقتضاء را دارد که سلب برای قاتل باشد و کسی که می گوید سلب از خمسی که برای امام است حساب می شود یا می گوید سلب خمس دارد باید دلیل بیاورد»^(۱)

و در معنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«فصل پنجم: سلب خمس ندارد و آن از سعد بن ابی وقاص روایت شده، و شافعی و ابن منذرو ابن جریر همین را گفته اند. و ابن عباس گوید: خمس دارد، اوزاعی و مکحول همین را گفته اند به دلیل عموم آیه شریفه: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسها» بدانید هر گونه غنیمی نصیب شما می شود یک پنجم آن از آن خداست. و اسحاق گوید: اگر امام سلب را زیاد دید خمس آن را می گیرد، و آن بدست اوست به جهت آنچه که ابن سیرین روایت کرده که براء بن مالک در بحرین با مرزبان زاره جنگید و او را با نیزه زد و به کمرش کوبید و دو دستبند طلا و سلب او را غنیمت گرفت، و قتیکه عمر نماز ظهر را خواند آمد در خانه ابوطلحه و گفت: ما خمس سلب را نمی گرفتیم، و همانا سلب براء قیمت مالی آن بالاست و من خمس آن را

(۱) خلاف ۲/ ۲۳۰ کتاب الفی و قسمه الغنائیم.

خواهم گرفت. و اولین سلبی که در اسلام خمس آن گرفته شد سلب براء بود. سعید در سنن آن را روایت کرده. و در سنن آمده که سلب براء به سی هزار رسیده بود.

و دلیل ما چیزی است که عوف بن مالک و خالد بن ولید روایت کرده اند که رسول خدا (ص) حکم کرد به بودن سلب برای قاتل، و برای سلب خمس قرارنداد. ابو داود هم آن را روایت کرده.

و دیگر عام بودن روایاتی است که بیان کردیم. و خبر عمر هم برای ما حجت است زیرا اومی گوید: ما خمس سلب را نمی گرفتیم...»^(۱)

قبلا بیان شد که در صورت قرارداد امام قاتل مستحق سلب است و گفته شد که قرار دادها بر خمس مقدم است، و لکن با همه اینها ممکن است گفته شود که سلب از قرار دادها جدا است در حالی که قرار دادها اینطور نیستند، پس عمومیت آیه خمس و روایات شامل سلب می شود و مثل سلب است چیزهایی که امام از غنیمت به بعضی از جنگجویان اضافه بر سهمشان می بخشد و همچنین است «رضخ» چنانکه گذشت.

مگر اینکه گفته شود که ادله خمس غنیمت جنگ، از امثال سلب انصراف دارد. یا گفته شود به اینکه ظاهر از قرار دادن امام سلب را برای گیرنده اش، قرار دادن همه آن است نه فقط چهار پنجم آن، و اگر مشمول خمس می بود می بایست قبل از تقسیم، خمس آن گرفته شود زیرا باید عمل شود، اگر قرار داد ظهور در این دارد که همه سلب برای قاتل است بدون اینکه خمس آن برداشته شود، که جای حرفی نیست، و گرنه عمومیت دلیل خمس غنیمت حاکم است، پس امام خمس سلب را می گیرد و بقیه را به قاتل می دهد. و بر فرض نبودن خمس غنیمت جنگی در سلب، ظاهر این است که ادله خمس فایده (ارباح مکاسب)، شامل آن می شود. چنانکه روشن است.

(۱) مغنی. ۱۰/۴۲۵.

جهت پنجم

اشیاء برجسته از غنیمت که برای امام است

متعارف در همه زمانها این بوده که پادشاهان و فرماندهان از بین غنائم بدست آمده از دشمن اشیاء قیمتی و نفیس آن را برای خود یا خزانه اموال شخصی و موزه هایشان بر می داشتند و بر این قبیل اشیاء غنائم برجسته اطلاق می شد. و این صنف از اشیاء نفیس غالباً قابل قسمت کردن نبود. و مقدم داشتن برخی را نسبت به آن، بدون توجه به برخی دیگر باعث اختلاف و دشمنی می شود. پس چاره ای نیست مگر باقی گذاردن آن تحت اختیار امام تا ذخیره ای باشد برای آینده ملت، و چه بسا امامی که مقبول همه ملت است از آن استفاده نماید و سزاوارترین فرد برای استفاده از آن امام است.

و ما بحث مفصل در غنائم برجسته را به فصل انفال احاله می دهیم، چون مناسبت با انفال دارد، گرچه ما در اطلاق لفظ انفال بر آن مناقشه کرده ایم، و مقصود در اینجا فقط اشاره به آن است و اینکه غنائم برجسته از چیزهایی است که قبل از تقسیم غنیمت بیرون آورده می شود.

جهت ششم

حکم زمینهایی که بوسیله ' جنگ فتح شده است

قبل از بحث در آن به اقسام زمینها و احکام آن می پردازیم:

زمین یا خشک و بایر است (موات) و یا آباد، و هر یک از آن دو یا از اصل چنان بوده یا بعداً بر آن عارض شده، پس زمین چهار قسم است:

اما زمینی که در اصل موات بوده به نظر ما بی تردید از انفال است و ملک امام بعنوان اینکه امام است می باشد. و مثل آن است زمینی که از اصل آباد بوده یعنی کسی او را آباد نکرده چه این گونه زمینها در کشور اسلام باشد و چه در کشور کفر، زیرا در این دو نوع زمین آنچه که ملاک برای تملک شخصی است یعنی «آباد نمودن» وجود ندارد که بحث آن در فصل انفال خواهد آمد.

و اما زمینی که خشکی و مردگی بر آن عارض شده، اگر آباد بودن سابق آن اصلی بوده (مثلاً جنگل بوده) یا کسی به قصد مالک شدن آنرا آباد کرده است و لکن صاحبان آن یا همه نابود شده اند یا از آن اعراض کرده اند، چنین زمینی نیز ملک امام است و حکم آن هم حکم زمینی است که از اصل خشک و موات بوده است.

و اما اگر زمینی پیش از خشک شدن توسط آباد کننده ای آباد شده و صاحبان آن هم نابود نشده اند و از آن اعراض نکرده اند، در اینکه آیا چنین زمینی بعد از خشک شدن بر ملک آباد کننده آن باقی است یا از ملک او خارج شده، یا اینکه تفصیل دهیم و بگوئیم اگر ملکیت او بدون آباد کردن بوده - مانند اینکه به ارث برده یا خریده و مانند آن - در این صورت بعد از خشک شدن بر ملک او باقی است و آنجا که ملکیت او به آباد کردن پیدا شده در این صورت بعد از خشک شدن ملکیتش از بین رفته است؟ مسئله دارای چند صورت است که تفصیل آن در فصل انفال خواهد آمد.

اما زمینی که آباد شدن آن عارضی است، اگر عمران آن به خودی خود بوده آن نیز ملک امام است.

و اگر کسی آن را به قصد مالک شدن آباد نموده آن زمین ملک اوست و آن شخص اجمالاً مالک آن است - یا اصل زمین را و یا فقط حیثیت احیاء را - چنانکه خواهد آمد.

و در این صورت اگر آباد کننده مسلمان است یا بر آن اسلام آورده، زمین ملک او است و از ملکیت او خارج نمی شود مگر به اعراض از آن، یا با معامله ای که منتقل کننده باشد، یا به عوامل غیر اختیاری مانند اینکه به ارث به دیگری برسد یا دوباره موات گردد، البته در فرض اخیر، اختلاف است که آیا از ملک او خارج می شود یا نه؟ و در این جهات شخص ذمی و معاهد نیز همانند مسلمان است.

و اگر مالک چنین زمینی کافر حربی باشد ملکیتش با اسبابی که ملکیت مسلمان را زائل می کند و نیز با به غنیمت درآمدن توسط مسلمانان مثل دیگر اموالشان، زایل می گردد و آن زمین ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند می گردد. [یعنی ملک شخص خاصی نمی شود، بلکه ملک عنوان «مسلمانان» خواهد شد]

و همچنین است اگر با آن کافر مصالحه کنند که زمینی که دست اوست ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند باشد، که در این صورت متولی تصرف و قبول کننده آن امام است که حاصل آن را در مصالح مسلمین مصرف می نماید.

و اگر بدون جنگ گرفته شد یا مصالحه شد بشرط اینکه ملک امام باشد، این زمین جزء انفال می باشد و در اختیار امام است. حال با شناختی که پیدا نمودید گوئیم: بحث در اینجا در رابطه با زمینهایی است که بوسیله جنگ فتح شده که این زمینها قسمتی از غنایم جنگ است. و در حکم این زمینها است آنچه بر آن مصالحه شده که ملک مسلمانان باشد. نزد ما اشکالی نیست که این زمینها بین جنگجویان تقسیم نمی شود، بلکه واجب است برای مصالح مسلمین بعنوان وقف باقی بماند. و فتاوی فقهاء شیعه و روایات آنان نیز بر همین پایه است، گرچه مسأله بین فقهاء سنت اختلافی است:

فتاوی فقهاء در مسأله

۱- شیخ طوسی در کتاب زکات نهاییه گوید:

«زمینها بر چهار قسمند: قسمی از آنها زمینهایی است که اهل آن از روی اختیار و با اراده خود بدون جنگ کردن اسلام آورده اند، که در این صورت زمین آنان در دستشان باقی می ماند و از آنان یک دهم یا یک بیستم گرفته می شود، این زمینها ملک آنان بوده و برای آنان تصرف در آن به فروختن و خریدن و وقف و دیگر انواع تصرف صحیح است. این حکم زمینهای آنها است اگر آن را آباد نموده و به عمران آن ادامه دهند، ولی اگر عمران آن را ادامه ندهند و بصورت خراب رها نمایند ملک همه مسلمانان خواهد شد...

قسم دیگر از زمینها آنهایی است که با شمشیر گرفته شده، چنین زمینهایی ملک تمامی مسلمانان است. و بر امام است که این زمینها را به کسانی که به آباد نمودن آن می پردازند بسپارد و هر مقدار که مصلحت می بیند از نصف یا ثلث یا ربع در آمد آن بگیرد و بر شخصی که آن را قبول نموده لازم است که مقدار حق اصل زمین را به امام بدهد و آنچه که از محصول در دستش باقی مانده و مخصوص اوست یک دهم یا یک بیستم آن را بپردازد. [یعنی علاوه